

# معرفت حقّ حسب درجات و بقدر امکان است و بکنه ذات ممکن نه

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



لوح رقم (6) - امر و خلق، جلد 1

## ۶ - معرفت حقّ حسب درجات و بقدر امکان است و بکنه ذات ممکن نه

از حضرت نقطه اولی در صحیفه اصول و فروع است . قوله الاعلی: "و ذات معروف نزد احدی نیست زیرا که معرفت فرع وجود و اقتران است و ما سوی آن وجودی در رتبه او ندارد چه حد آنکه باقتران محتاج شوند و احدی نشناخته است خداوند را غیر از ذات مقدّس او و هر که ادّعاء معرفت او را نماید کافر است بشهادت نفس خودش که ممکن حادث است و هر کس ادّعاء توحید او را نموده مشرک است بشهادت نفس خودش که ممکن لاجل اقتران با او ... دلیل و سببلی نیست از برای احدی لاجل معرفت او لم یزل دلیل او ذات او بوده ... و هر کس که ممکنات را دلیل معرفت او گرفته محبوب مانده از فیض عنایت ابداع لنفسه بنفسه و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجلّ و اکرم است از اینکه بخلق خود شناخته شود بل ما سوی الله معروفاند بوجود او."

و از آن حضرت در رساله تفسیر هاء قوله الاعلی: "ان کلّ ما ادعی عباده المقربون فی معرفته هی کان معرفة ابداعه الذی تجلّی له به فی مقام ملکه و هی حقّ معرفة الممكن فی الامکان."



ORIGINAL

و از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله الابهی: "هل يقدر احد ان يعرفه حقّ العرفان لا و جمال السبحان تعالی تعالی من ان يطير الى هواء عرفانه اعلى طيور افئدة الموحدين."

و از آن حضرت در لوح خطاب بسلمان است قوله الاكرم: "ای سلمان آنچه عرفا ذکر نمودهاند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افئده مجردة هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اولّ لا اولّ بخلق او که از مشیّت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیئی خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة ولا من ربط ولا من جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممکات بمشیة التي احاطت العالمین حقّ لم یزل در علوّ سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکات بوده و لا یزال بسمو امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الارض و السماء بکلمه او خلق شدهاند و از عدم بحت بعرضه وجود آمدهاند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاء نماید؟"

و از حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات است قوله العزیز: "بدان که عرفان بر دو قسم است معرفت ذات شیئی و معرفت صفات شیئی. ذات شیئی بصفات معروف میشود و الا ذات مجهول است و غیر معلوم و چون معرفت اشیا و حال آنکه خلقاند و محدودند بصفات است نه بذات پس چگونه معرفت حقیقت الوهیت که نامحدود است بذات ممکن؟ زیرا کنه ذات هیچ شیئی معروف نیست بلکه بصفات معروف مثلا کنه آفتاب مجهول اما بصفات که حرارت و شعاع است معروف، کنه ذات انسان مجهول و غیر معروف ولی بصفات معروف و موصوف. حال چون معرفت هر شیئی بصفات است نه بذات و حال آنکه عقل محیط بر کائنات و کائنات خارجه محاط با وجود این کائنات من حیث الذات مجهول و من حیث الصّفات معروف پس چگونه ربّ قدیم لایزال که مقدّس از ادراک و اوهام است بذاته معروف گردد یعنی چون معرفت شیئی ممکن بصفات است نه بذات البتّه حقیقت ربوبیت من حیث الذات مجهول و من حیث الصّفات معروف و از این گذشته حقیقت حادثه چگونه بر حقیقت قدیمه محیط گردد زیرا ادراک فرع احاطه است باید احاطه کند تا ادراک نماید ذات احدیت محیط است نه محاط و همچنین تفاوت مراتب در عالم خلق مانع از عرفان است مثلا این جماد چون در رتبه جمادی است آنچه صعود کند ممکن نیست که ادراک قوه نامیه تواند، نباتات اشجار آنچه ترقی کند تصور قوه بصر نتواند و همچنین ادراک قوای حسّاسه سائر نماید و حیوان تصور رتبه انسان یعنی قوای معنویه نتواند. تفاوت مراتب مانع از عرفان است هر رتبه ما دون ادراک رتبه ما فوق نتواند. پس حقیقت حادثه چگونه ادراک حقیقت قدیمه تواند؟ لهذا ادراک عبارت از ادراک و عرفان صفات الهی است نه حقیقت الهیه. آن عرفان صفات نیز بقدر استطاعت و قوه بشریه است کما هو حقّه نیست و حکمت عبارت از

ادراک حقایق اشیاء است علی ما هی علیه یعنی بر آنچه او بر آن است بقدر استطاعت قوه بشریه است لهذا از برای حقیقت حادثه راهی جز ادراک صفات قدیمه بقدر استطاعت بشریه نیست. غیب الوهیت مقدس و منزّه از ادراک موجودات است آنچه بتصور آید ادراکات انسانی است قوه ادراک انسانی محیط بر حقیقت ذات الهیه نه بلکه آنچه انسان بر او مقتدر ادراک صفات الوهیت که در آفاق و انفس نورش ظاهر و باهر است.

ایضاً قوله العزیز: "بدانکه حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرا است و جمیع اوصاف اعلی درجه وجود در آن مقام اوهام است غیب منیع لا یدرک و ذات بحت لا یوصف زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البته محیط اعظم از محاط لهذا محاط پی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید عقول هر چه ترقی کند و بمنتهی درجه ادراک رسد نهایت ادراک مشاهده آثار و صفات او در عالم خلق است نه در عالم حق زیرا ذات و صفات حضرت احدیت در علو تقدیس است و عقول و ادراکات را راهی بآن مقام نه السبیل مسدود و الطلب مردود و این واضح است که مدرکات انسانیّه فرع وجود انسان است و انسان آیت رحمان است چگونه فرع آیت احاطه بموجب آیت کند یعنی ادراکات که فرع وجود انسان است بحضرت یزدان پی نبرد لهذا آن حقیقت الوهیت مخفی از جمیع ادراکات و مستور از عقول جمیع بشر است و صعود بآن مقام ممتنع و محال. ملاحظه مینمائیم که هر ما دونی عاجز از ادراک حقیقت ما فوق است مثلاً حجر و مدر و شجر آنچه صعود نمایند ادراک حقیقت انسان نتوانند و تصور قوه باصره و قوه سامعه و سائر حواس نکنند و حال آنکه کل مخلوقاند پس انسان مخلوق چگونه پی بحقیقت ذات پاک خالق برد در آن مقام نه ادراک را راهی و نه بیان را اتساعی و نه اشاره را مجال و جوازی. ذره خاک را با جهان پاک چه کار و عقل محدود را با عالم نامحدود چه انتساب عجزت العقول عن ادراک و حارت النفوس فی بیانه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر لهذا در این مقام هر ذکر و بیانی قاصر ساقط و هر تعمّتی باطل ولی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقائق و سرّ الاسرار را تجلیات و اشراقات و ظهور و جلوه در عالم وجود است... راهی بغیب منیع نداریم این است که گفته شده کلاً میزّمومه باوہامکم فی ادق معاینکم فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم این واضح است که اگر بخواهیم حقیقت الوهیت را تصور نمائیم آن تصور محاط است و ما محیط و البته محیط اعظم از محاط.

و از آن حضرت در رساله شرح حدیث کنت کنزاً قوله العزیز: "ابواب معرفت کنه حق مسدود است بر کل وجود و طلب و آمال در این مقام مردود هرگز عنکبوت اوهام بر اغصان عرفان حقیقت عزیز علام نتند و پشه خاک پیرامون عقاب افلاک نگردهد حقیقت نیستی چگونه هویت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقاء واقف گردد زیرا که لطائف حقائق جوهریات موجودات و بدایع جواهر مجردات ممکنات بکلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده و اگر متعارجین سماء عرفان و متصاعدین ملکوت حکمت و ایقان بقاء ذات احدیه در هوای بینتهای معرفت کنه آن جوهر الجواهر پرواز نمایند البته شهری طی نمایند و بحقیقت او پی نبرند. جمله ادراکات بر خرهای لنگ حق سوار باد پران چون

خندنگ اینست که سیدالاولین و الاخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایة القصوای حکمت دانستہاند و این جہل را جوہر علم شمرده اند چنانکہ میفرماید ما عرفناک حقّ معرفتک و همچنین میفرماید ربّ زدنی فیک تحیرا و در این مقام جز حیرانی صرف و سرگردانی بحت تحقق نیابد زیرا ادراک شیئی ہر شیئی را منوط بدو چیز است اولّ احاطہ است یعنی تا شیئی بر شیئی احاطہ ننماید ابدأً ادراک کنہ او نتواند و این معلوم است کہ هیچ نفسی بر ذات حقّ احاطہ نموده تا بکنہش پی برد و یا از ریاض عرفان حقیقت ذاتش رائحہ استشمام نماید و علم و ادراک بی احاطہ تحقق نیابد و ثانی مشابہت و مماثلت است یعنی تا شیئی مشابہت بشیئی نداشته باشد بہیچوجہ تصور حقیقت آن نتواند چہ کہ فاقد مراتب و عوالم آن است. \*حاشیة در کتاب اربعین شیخ بہائی است قولہ: المراد بمعرفة الله تعالى الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالية و الجمالية بقدر الطاقة البشرية و اما الاطلاع على حقيقة الذات المقدسة فما لا مطعم فيه للملائكة المقربين و الانبياء و المرسلين فضلا عن غيرهم و كفى في ذلك قول سيد البشر ما عرفناک حقّ معرفتک و فی الحدیث ان اللہ احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلیٰ یطلبونہ کما یطلبونہ اتم... و کلمہ تصوّرہ العالم الراسخ فهو عن حرم الکبرياء بفراخ و اقصى ما وصل الیه الفکر العمیق فهو غایة مطلبہ من التدقیق و ما احسن ما قال .

آنچہ پیش تو غیر از آن رہ نیست غایت فہم تو است اللہ نیست بل الصفات التي تثبتہا له سبحانہ انما ہی حسب اوہامنا و قدر افہامنا... فی کلام الامام ابی جعفر محمد ابن علی الباقر علیہ السلام اشارہ الی هذا المعنی حیث قال: کلمہ میزتوہ باوہامکم فی ادق معانیہ مخلوق مثلکم مردود الیکم و لعل النمل الصغار تتوہم ان اللہ زبانیتین فان ذلک کمالہا و تتوہم ان عدمہا نقصان لمن لا یتصف بہا و ہکذا حال العقلاء فیما یصفون اللہ تعالیٰ بہ.

و در کشکول شیخ مذکور است . قولہ: کما ان التصدیق بوجودہ تعالیٰ یقال من اجلی البدیہیات کما قال فی اللہ شک فاطر السموات و الارض کذلک تصوّر کنہ الحقیقہ او ما یقرب بالکنہ من محل المحالات لا یحیطون بہ علیہا کیف و سید البشر صلوات اللہ علیہ و آلہ یقول ما عرفناک حقّ معرفتک .

و قال علیہ السلام ان اللہ احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلیٰ یطلبونہ کما یطلبونہ انتم و ما احسن قول من قال .

تاه الانام بفکرهم فلذاک صاح القوم عربد تالله لا موسی الکلیم ولا المسیح ولا محمد کلا ولا جبریل و هو الی القدس یصعد علموا ولا النفس البسیط ولا العقل المجرد من کنہ ذاتک غیر انک اوحدی الذات سرمد فلیخباء الحکماء عن حرم له الافلاک سجد من انت یا رسظو و من افلاط قبلک یا مبلد و من ابن سینا حین ہذب ما تاتیت بہ و شید ما انتم الا الفراش رای السراج و قد توقد فدنا فاحرق نفسه و لو اهدی رشد الا بعد

و الحاصل ان کلّما يتصوّر العالم الراسخ فهو من كنه الحقيقة بفراخ و کلّما وصل اليه النظرا لعبيق فهو غاية مبلغه من التدقيق و سراقذ الذات عن ذلك بمراحل و اميال لا يستطيع سلوكها يريد الوهم و الخيال و لله در من قال فيك يا اغلوطه الفكر تاه عقلي و انقضى عمري سافرت فيك فما ريحت الله اذى السفر رجعت حسرى و ما وقعت لاعلى عين و لا اثر...

و قول الحكما جلّ جناب الحقّ عن ان يكون شريعته لكلّ وارد و ان يطلع عليه الا واحد بعد واحد لا يريدون به الاطلاع التام و لا ما يزدحم التمام.

و در کتاب مجمع البحرين است فى الحديث. اعرفوا الله بالله و معناه ان الله خلق الاشخاص و الانوار و الارواح و هو جلّ شأنه لا يشبهه شئى من ذلك فاذا نفى عنه الشبهين شبه الابدان و شبه الارواح فقد عرف الله بالله و قيل يعنى اعرفوا الله بالعنوان الذى القى فى قلوبكم بطريق الضرورة من غير اكتساب و اختيار منكم و فيه من عرف الله الخ هو من عرفت الشئى من باب ضرب ادركته و المعرفة قد يراد بها العلم بالجزئيات المدركة بالحواس الخمسة كما يقال عرفت الشئى اعرفه بالكسر عرفانا اذا علمته باحدى الحواس الخمسة و قد يراها ادراك الجزئى و البسيط المجرد عن الادراك المذكور كما يقال عرفت الله و لا يقال علمته و قد يطلق على الادراك المسبوق بالعدم او على الادراك الاخير من الادركين اذا تخلل بينهما عدم كما لو عرف الشئى ثم ذهل عنه ثم ادراك ثانيا و على الحكم بالشئى ايجابا او سلبا و المراد من معرفه الله كما قيل الاطلاع على نعوته و صفاته الجلالية و الجمالية بقدر الطافه البشرية و اما الاطلاع على الذات المقدسه فما مطمع لاحد فيه ... و فيه المعرفة من صنع الله ليس للعباد فيها صنع و استدلل به و بنظائره بعض المتأخرين من اصحابنا على ضرورة المعرفة و هو خلاف المتفق عليه من كسبيتها حديث تفكروا فى آلاء الله و لا تفكروا فى الله .

از آثار مرويه در کتاب امامية معروف است و خبر مذکور ماثور از امام محمد باقر کلما ميزتموه باو هامکم را حاجى سيد کاظم رشتى در کتاب شرح القصيده و در شرح خطبه طتنجيه و غيرهما تکرار ذکر و بيان کرد و نيز خبر مذکور ماثور از امام جعفر صادق ان الذره لتزعم ان لله زبائنين (اى قرنين) الخ را شيخ احسائى نيز در کتاب شرح فوائد بيان نمود.

در شرح الزياره شيخ احسائى است قوله و مثل قول امير المؤمنين قول ابنه الحسن فى ملحقات دعاء العرفة فى المناجات اىكون لغيرک من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الاشارة هى التى تدل عليك فهو المعلوم و المجهول الخ المعلوم بصفته المجهول بكنهه الموجود بآياته المفقود بذاته ... فظهر فلا شئى اظهر منه و انما ظهر کلشئى باثر ظهوره ... و بطن فلا شئى ابطن منه لانه لا شئى اظهر منه و انما خفى لشدة ظهوره و استتر لعظم نوره ... فالواجب سبحانه يعرف بانه لا كيف له و لا شبه له و لا مثل له و انه لا يدرك كنهه و لا تعلم صفته و لا يحاط به علما و ان کلّ مدرك فهو غيره

ليعرف بانه لا سبيلى الى اكتنايه و لا ادراك صفته فهو يعرف بالجهل به ... فذلك ما تعرف الا به ... فاننا لا نعرف الا مثلنا ... فهو الواجب الحقّ و المجهول المطلق ... و هذا القسم يعبر عنه بالذات البحت ... مجهول النعت ... و عين الكافور ... و شمس الازل ... و منقطع الاشارات ... و المجهول المطلق و الواجب الحقّ و اللآ تعين ... و الكنز الخفى و المنقطع الوجدانى و ذات ساذج و ذات بلا اعتبار و ما اشبه ذلك .